



۲۰۱۶/۱۲/۰۸



مصطفی عمرزی

«دانشگاه»

به معنی «پوهنتون» دقیق نیست! (۱)

قسمت دوم

انی که بر نحوه انتقاد و ادبیات ضد افغانی، آشنایی دارند و دقت آنان از سطح ظاهر در محتوای مدعاست، می دانند که اغماض بر واقعیت های فرهنگی، تاریخی و ملی ما، از اصول سخن سرایی و یاوه بافی جریان معروف به ستمی گریست. آلودگی های فکری و تخریش وحدت فکری مردم ما که در نوع دموکراسی یا در واقع تحت تاثیر فرهنگ غربی، بیش از هر چیزی از حرمت و احترام برای رعایت منافع عالیای مملکت و مردم در خط تمایلات بسیار غیر منطقی قومی سقوط کرده است، نه فقط

لغات نزدیک:

گاه از گاه، گاه بگاه، گاه بیگاه، گاه سنج، گاه شماری، گاه شناس، گاه شناسی، گاه گاهی، گاه گذار، گاه گذاری، گاه و بیگاه، گاه و بیگه، گاهان، گاهیار، گاهبد، گاه گیر، گاه گیری، گاهنامه، گاهنیار، گاهنما، گاهوار، گاهواره.

رجوع به تمامی فرهنگ های دری، در صورتی که با تقاضای شکل «گاه» باشد، به هیچ صورتی به توضیحی که از ترکیب «دانشگاه» یا محل دانش می آورند، مطلوب نمی دهد. برای اینکه منظور ما از عجیب المعنی بودن و کثیر بودن معنی کلمه «گاه» به مفهوم غیر مکان، استناد بیشتر یابد، با مراجعه به فرهنگ های معروف دری یا به اصطلاح فارسی، حوزه ادبیات کلاسیک را در می نوردیم تا مدعای ما به حقیقتی برسد که با سطحی نگری و تظاهر، در ماندگی ما در رسیدگی به معضل سقاوی گری، ستمی گری و مدعیات مدعیان است.

معانی «گاه» در لغت نامه «دهخدا»:

گاه.

صندلی - وقت، زمان - صحاح الفرس - تخت پادشاهان - جهانگیری - کرسی - مهذب الاسماء
اورنگ - صندلی - سریر [تخت آراسته پادشاهان را]

مثال ها

عرش:

بهرام آنگهی که بخشم افتی بر گاه اورمزد درافشانی.

دقیقی:

ز گنجه چون به سعادت نهاد روی براه
فلک سپرد بدو گنج و ملک و افسر و گاه

رودکی:

به وقت رفتنش از سیم ساده باشد جای به گاه
خفتنش از مشک سوده باشد گاه
(سعید نفیسی ص ۱۲۹۷).

کسایی:

بدیشان چنین گفت زال دلیر
که باشد که شاه آید از گاه سیر

فرخی

نشستند بر گاه بر ماه و شاه
چه نیکو بود گاه را شاه و ماه

به گرشاسب کش کرد مهر اج شاه
نشاندش به بزم از بر تخت و گاه.

عنصری

سر تخت بختش برآمد به ماه
دگر باره شد شاه و بگرفت گاه.

چون رسولانش ده گام به تعجیل زنند
قیصر از تخت فرو گردد و خاقان از گاه

منوچهری

ز گنجه چون به سعادت نهاد روی به ری
فلک سپرد بدو گنج و ملک و افسر و گاه

چو از خاور برآمد خاوران شاه
شهی کش مه وزیر است آسمان گاه
(دیوان اقبال، ص ۶۹۰)

تأریخ بیهقی

کسی کش از پی ملک ایزد آفریده بود
ز چاه بر گاه آردش بخت یوسف وار.

ابوحنیفه اسکافی

نه زین شاه به درخور گاه بود
نه کس را به گیتی چنین شاه بود

(از تأریخ بیهقی فیاض، ص ۲۷۸)

اسدی

که را بخت فرخ دهد تاج گاه

چو خرسند نبود در افتد به چاه

به بند اندرون بسته هشتاد شاه

که با کوس زرین و گنجند و گاه

شمسی

خطری را خطری داند مقدار خطیر

نیست آگاه ز مقدار شهان گاه و سریر

(یوسف و زلیخا)

ناصر خسرو

ور دانش و دین نیستت به چاهی

هر چند که با تاج و تخت و گاهی

چاهی است جهان ژرف و ما بدو

در جوئیم همی تخت و گاه شاهی

نهادند هم پهلوی هر دو تخت

که خدمتگر هر دو بد کام و بخت

بر افراز هر تخت شاهانه گاه

به رنگ بهار و به اورنگ شاه

(گرشاسب نامه)

سوزنی

با رفعت و قدر باد جاهت

با فتح و ظفر سریر و گاهت

ناصر خسرو

گاه یکی راز چه بگاہ کند گاہ یکی راز گہ بدار کند.

اسدی

این میر و عزیز نیست برگاہ و آن خوار و ذلیل نیست بر در.

ناصر خسرو

دلایت باید پر عقل و سر ز جہل تھی اگر ت آرزوست امر و نہی و گاہ و شہی.

ناصر خسرو

خویشتن را چون بہ راہ داد و عدل و دین روی گرچہ افریدون نئی بر گاہ افریدون کنی.

ویس و رامین

امیر مسعود ازین بیازرد کہ چنین درشتی ہا دید از عمش و قضا و غالب با این یار شد تا یوسف از گاہ بہ چاہ افتند.

ابن یمین

آن قصہ خواندہ ای کہ مسیحا بہ عون فقر از آفتاب افسر و از چرخ گاہ یافت.

ناصر خسرو

آن صدر سروری کہ نہد بخت مر ترا از قدر و جاہ گاہ و سریر اندر آسمان.

ناصر خسرو

وزگاہ ببینند بسوی چاہ فرودین وز صدر برانند سوی صف نعالش.

نظامی.

گرچہ بر روی رقعة شطرنج لقب چوب پارہ ای شاہ است

آن بود شاہ راستین کہ ورا بر سر تخت خسروی گاہ است.

فردوسی

گاه آرام، آرامگاه؛ محل آرامش: آبادی بر آن گاه آرام و ناز نشستی یکی تیزدندان گراز.

خاقانی

شاه فلک برگاه نو، داده جهان را جاه نو چون حصن دین را شاه نو بنیان نو پرداخته.

ناصر خسرو

بر گاه نبینی مگر آن را که نه راهست کز گاه برانگیزی و در چاه نشانیست.

سوزنی

همیشه تا که بگویند بر چه سیرت بود نشست یوسف در صدر پادشاهی و گاه.

خاقانی

ای تاج زرین گاه تو، مهدی دل آگاه تو یک بنده درگاه تو، صد چین و یغما داشته.

ناصر خسرو

ای سر و صدری که بر گاه سریر سروری مثل تو صدری ندیده ست و نبیند هیچکس.

سوزنی

از گاه وزارت به تو همچون فلک از ماه آراسته تا بر فلک ماه نهی گاه.

سوزنی

مدار فلک بر مدار تو باد تو بر گاه و بدخواه جاه تو مسجون.

خاقانی

ضرورت مرا رفتنی شد براه سپردم به تو شغل و دیهیم و گاه.

نظامی

نه هر پای درخورد گاهی بود نه هر سر سزای کلاهی بود.

امیر خسرو

ر که در جهان همی بینی گر گدایی وگر شهنشاهی است طالب لقمه ای است وز پی آن در بن چاه یا سر گاهی است.

عزالدین طبسی (از جهانگیری).

- جا.

- جای.

- مکان:

- مسند.

(صحاح الفرس).

جای نشستن که بر سر تخت سازند مثل چهار بالش.

(لغت فرس اسدی).

از اشعار ذیل استنباط می شود که گاه اختلاف دقیق با تخت و سریر دارد:

بدو گفت بنگر بدین تخت و گاه

پرستنده چندین به زرین کلاه

ناصر خسرو

هر کرا چرخ ستمکاره برد برگاه بفکند باز خود از گاه نگوئسارش.

فردوسی

بدو نیازد مجلس بدو نیازد صدر بدو نیازد تخت و بدو نیازد گاه.

پایان قسمت دوم

ادامه دارد